

کتاب دانیال — یک صد و هفتاد و هشت

موازیات نبوتی: آخری ایام میں دانی ایل 11 کا تدریجی ظہور

Jeff Pippenger

2024-04-08

آیات شانزدهم تا نوزدهم باب یازدهم دانیال، تاریخ آغازشونده از قانون یکشنبه که به زودی در ایالات متحده برقرار خواهد شد تا زمانی که میکائیل برخیزد و مهلت آزمایش بشر پایان پذیرد را بیان می کند. بنابراین، این آیات همچنین تاریخ آیات چهل و یکم تا چهل و پنجم همان باب را نیز نمایندگی می کند.

اما آن که بر ضد او می آید، مطابق اراده خویش عمل خواهد کرد، و هیچ کس در برابر او نخواهد ایستاد؛ و او در سرزمین جلال خواهد ایستاد، و آن به دست او نابود خواهد شد. همچنین عزم خود را جزم خواهد کرد که با قوت تمامی مملکت خویش داخل شود، و صالحان با او خواهند بود؛ و چنین خواهد کرد: و دختر زنان را به او خواهد داد تا او را فاسد سازد؛ اما او بر جانب وی نخواهد ایستاد، و از آن او نخواهد بود. پس از این، روی خود را به سوی جزایر خواهد گردانید، و بسیاری را خواهد گرفت؛ اما امیری به خاطر خویشتن، ننگی را که او وارد آورده است، بازخواهد گردانید؛ و بی آنکه ننگی بر خود پذیرد، آن را بر سر خود او بازخواهد گردانید. سپس روی خود را به سوی دژ سرزمین خویش خواهد گردانید؛ اما لغزش خواهد خورد و سقوط خواهد کرد، و یافت نخواهد شد. دانیال ۱۱-۱۹

هنگامی که خواهر وایت به تحقق نهایی فصل یازدهم دانیال پرداخت، اظهار داشت که «بخش بزرگی از تاریخی که در این نبوت تحقق یافته است، تکرار خواهد شد.» آیات چهل و یک تا چهل و پنج، تاریخ نبوی این آیات را تکرار می کنند. این آیات هنگامی تحقق یافتند که روم بت پرست با نخستین تسخیر سه ناحیه جغرافیایی، زمام جهان را به دست گرفت.

اگرچه مصر نتوانست در برابر آنتیوخوس، پادشاه شمال، ایستادگی کند، آنتیوخوس نیز نتوانست در برابر رومیان که اکنون بر ضد او می آمدند، پایدار بماند. دیگر هیچ پادشاهی ای قادر نبود در برابر این قدرت رو به عروج مقاومت کند. سوریه مغلوب شد و به امپراتوری روم ملحق گردید، هنگامی که پومپی، در سال ۶۵ ق.م، آنتیوخوس آسیاتیکوس را از متصرفاتش محروم ساخت و سوریه را به یک ایالت رومی تبدیل کرد.

«همان قدرت نیز قرار بود در سرزمین مقدس بایستد و آن را ببلعد. روم در سال 162 پیش از میلاد، از طریق اتحاد، با قوم خدا، یعنی یهودیان، مرتبط شد؛ از همان تاریخ، در گاه شماری نبوی جایگاهی برجسته می یابد. با این حال، تا سال 63 پیش از میلاد، از راه فتح واقعی، حاکمیت بر یهودیه را به دست نیاورد؛ و آن گاه به ترتیب زیر.»

«هنگامی که پومپیوس از لشکرکشی خود بر ضد مهرداد، پادشاه پونتوس، باز می گشت، دو مدعی، هیرکانوس و ارسطوبولوس، برای تاج و تخت یهودیه در کشاکش بودند. دعوای ایشان نزد پومپیوس مطرح شد، و او به زودی بی عدالتی دعوای ارسطوبولوس را دریافت؛ اما خواست که تصمیم گیری در این باب را تا پس از لشکرکشی دیرآرزویش به عربستان به تعویق اندازد، با این وعده که سپس بازگردد و امور ایشان را بر وفق آنچه عادلانه و شایسته بنماید، فیصله دهد. ارسطوبولوس، چون مقاصد واقعی پومپیوس را دریافت، شتابان به یهودیه بازگشت، رعایای خود را مسلح ساخت، و برای دفاعی سخت و نیرومند آماده شد، مصمم بر آنکه به هر بهایی تاج و تخت را، که پیش بینی می کرد به دیگری واگذار خواهد شد، برای خود نگاه دارد. پومپیوس از پی این گریخته، از نزدیک، روان شد. چون به اورشلیم نزدیک گردید، ارسطوبولوس که از راهی که در پیش

گرفته بود، به توبه آمده بود، به استقبال او بیرون آمد و کوشید کار را با وعده تسلیم کامل و پرداخت مبالغ هنگفتی پول، به سازش بکشاند. پومپیوس، چون این پیشنهاد را پذیرفت، گابینیوس را در رأس دسته‌ای از سپاهیان فرستاد تا آن پول را دریافت کند. اما چون آن سپهسالار به اورشلیم رسید، دروازه‌ها را به روی خود بسته یافت، و از فراز حصارها به او گفته شد که شهر بر آن پیمان نخواهد ایستاد.»

پومپی، تا در این‌گونه فریب‌خوردن بی‌کیفر نماند، اریستوبولوس را که نزد خود نگاه داشته بود، در زنجیر کرد و بی‌درنگ با تمامی سپاه خویش به سوی اورشلیم لشکر کشید. هواداران اریستوبولوس بر آن بودند که از آنجا دفاع کنند؛ و هواداران هیرکانوس، بر آن‌که دروازه‌ها را بکشایند. اینان که در اکثریت بودند و چیرگی یافتند، ورود آزادانه به شهر را برای پومپی فراهم کردند. در پی آن، پیروان اریستوبولوس به کوه معبد عقب نشستند، با عزمی راسخ برای دفاع از آن مکان، همان‌گونه که پومپی نیز مصمم بود آن را به تصرف درآورد. در پایان سه ماه، رخنه‌ای در دیوار پدید آمد که برای یورش کفایت می‌کرد، و آن مکان به ضرب شمشیر تسخیر شد. در کشتار هولناکی که در پی آمد، دوازده هزار تن کشته شدند. مورخ می‌گوید، منظره‌ای جان‌گداز بود دیدن کاهنانی که در همان هنگام در خدمت الهی مشغول بودند، با دستی آرام و قصدی استوار، کار مألوف خود را دنبال می‌کردند، چنان‌که گویی از آن آشوب مهارنشده بی‌خبر بودند، هرچند در پیرامون ایشان دوستانشان به کشتار سپرده می‌شدند، و هرچند بارها خون خود آنان با خون قربانی‌هایشان درهم می‌آمیخت.

«پس از آن‌که پومپه به جنگ پایان داد، دیوارهای اورشلیم را ویران کرد، چندین شهر را از قلمرو یهودیه به حوزه فرمانروایی سوریه منتقل ساخت، و بر یهودیان خراج مقرر داشت. بدین‌سان، برای نخستین بار، اورشلیم به وسیله فتح به دست آن قدرتی سپرده شد که می‌بایست «سرزمین جلال» را در چنگال آهنین خود نگاه دارد تا آن را به کلی نابود سازد.»

«آیه ۱۷. او همچنین عزم خود را جزم خواهد کرد که با قوت تمامی پادشاهی خویش وارد شود، و راستان با او باشند؛ و چنین خواهد کرد؛ و دختر زنان را به او خواهد داد تا او را تباه سازد؛ اما او بر جانب وی نخواهد ایستاد و از آن او نخواهد بود.»

«اسقف نیوتن برای این آیه قرائتی دیگر ارائه می‌کند که به نظر می‌رسد معنای آن را روشن‌تر بیان می‌نماید، بدین‌قراز: "او همچنین روی خود را خواهد نهاد تا به‌زور به تمامی پادشاهی داخل شود." آیه ۱۶ ما را تا فتح سوریه و یهودیه به‌دست رومیان پیش آورد. روم پیش‌تر مقدونیه و تراکیه را نیز فتح کرده بود. اکنون مصر تنها بخشی بود که از "تمامی پادشاهی" اسکندر باقی مانده و هنوز به فرمان قدرت روم درنیامده بود؛ قدرتی که اینک روی خود را نهاده بود تا به‌زور به آن سرزمین داخل شود.»

بطلمیوس اولیتس در سال ۵۱ پیش از میلاد درگذشت. او تاج و تخت و پادشاهی مصر را برای پسر و دختر ارشد خود، بطلمیوس و کلئوپاترا، به جا گذاشت. در وصیت او مقرر شده بود که آن دو با یکدیگر ازدواج کنند و به طور مشترک سلطنت نمایند؛ و چون کم‌سال بودند، تحت قیمومت رومیان قرار گرفتند. مردم روم این مسئولیت را پذیرفتند و پومپه را به عنوان قیم وارثان جوان مصر منصوب کردند.

«کمی بعد میان پومپیوس و قیصر نزاعی درگرفت، و نبرد مشهور فارسالیا میان آن دو سردار روی داد. پومپیوس، چون شکست خورد، به مصر گریخت. قیصر بی‌درنگ او را تا آنجا تعقیب کرد؛ اما پیش از رسیدن او، پومپیوس به‌دست بطلمیوس، که وی به‌عنوان قیم او منصوب شده بود، به طرزی پست به قتل رسید. ازاین‌رو، قیصر همان منصبی را که به پومپیوس سپرده شده بود، یعنی قیمومت بطلمیوس و کلئوپاترا، بر عهده گرفت. او مصر را در آشوب ناشی از اغتشاشات

داخلی یافت؛ زیرا بطلمیوس و کلئوپاترا با یکدیگر دشمن شده بودند و او از سهم خود در حکومت محروم گشته بود. با وجود این، قیصر درنگ نکرد که با نیروی اندک خود، مشتمل بر ۸۰۰ سوار و ۳۲۰۰ پیاده، در اسکندریه فرود آید، به این نزاع رسیدگی کند و سامان دادن آن را بر عهده گیرد. چون آشوب‌ها هر روز فزونی می‌یافت، قیصر دریافت که نیروی اندک او برای حفظ موقعیتش کافی نیست، و چون به سبب باد شمالی که در آن فصل می‌وزید قادر به ترک مصر نبود، به آسیا پیام فرستاد و فرمان داد که همه سپاه‌یانی که در آن ناحیه در اختیار داشت هرچه زودتر برای یاری او به نزدش بیایند.»

«با نهایت تکبر فرمان داد که بطلمیوس و کلئوپاترا سپاهیان خود را منحل کنند، برای حل و فصل اختلافات خویش در حضور او حاضر شوند، و به رأی او گردن نهند. از آنجا که مصر پادشاهی مستقل بود، این فرمان متکبرانه اهانتی به شأن سلطنتی آن تلقی شد؛ از این‌رو مصریان، سخت به خشم آمده، به جنگ برخاستند. قیصر در پاسخ گفت که به موجب وصیت پدر آنان، اولتس، عمل کرده است؛ همان که فرزندان خود را تحت قیمومت سنا و مردم روم قرار داده بود، و تمامی آن اقتدار اکنون به عنوان کنسول در شخص او متمرکز بود؛ و نیز این‌که او، به عنوان قیم، حق داشت میان ایشان داوری کند.»

«این امر سرانجام به حضور او برده شد، و وکلایی برای اقامه دعوی طرفین تعیین گردیدند. کلئوپاترا که از نقطه ضعف آن فاتح بزرگ رومی آگاه بود، داوری کرد که زیبایی حضورش برای به دست آوردن حکمی به سود او، از هر وکیلی که می‌توانست به خدمت گیرد، مؤثرتر خواهد بود. برای آن‌که بی‌آن‌که شناخته شود به حضور او راه یابد، به تدبیر زیر متوسل شد: خود را به تمامی قد در میان بسته جامه‌ها دراز کشید، و آپلودوروس، خدمتکار سپیسیلی او، آن را در پارچه‌ای پیچید، با تسمه‌ای بست، و آن را بر شانه‌های هرکولی خویش بلند کرده، رهسپار اقامتگاه قیصر شد. با این ادعا که هدیه‌ای برای سردار رومی دارد، از دروازه دژ به درون راه داده شد، به حضور قیصر درآمد، و آن بار را نزد پاهای او بر زمین نهاد. چون قیصر این بسته جاندار را گشود، ناگاه کلئوپاترای زیبا در برابر او ایستاده بود. او از این تدبیر سخت ناخشنود نشد، و چون دارای شخصیتی بود که در 2:14 Peter توصیف شده است، رولن می‌گوید، نخستین دیدار چنین شخص زیبایی، همان اثری را بر او نهاد که او خواسته بود.»

«قیصر سرانجام فرمان داد که برادر و خواهر، مطابق مقصود وصیت‌نامه، به طور مشترک بر تخت سلطنت بنشینند. پوتینوس، وزیر اعظم کشور، که بیش از همه در بیرون راندن کلئوپاترا از تخت نقش داشت، از پیامد بازگرداندن او بیمناک بود. از این‌رو آغاز کرد به برانگیختن حسادت و دشمنی بر ضد قیصر، بدین‌گونه که در میان مردم القا می‌کرد که او سرانجام قصد دارد قدرت را به تنهایی به کلئوپاترا بسپارد. به زودی شورش آشکار درگرفت. اخپلاس، در رأس ۲۰,۰۰۰ مرد، پیش آمد تا قیصر را از اسکندریه بیرون براند. قیصر با آرایش ماهرانه دسته کوچک سپاهیان خود در کوچه‌ها و گذرگاه‌های شهر، در دفع این حمله هیچ دشواری نیافت. مصریان کوشیدند ناوگان او را نابود کنند. او در پاسخ، ناوگان ایشان را به آتش کشید. چون برخی از کشتی‌های شعله‌ور به نزدیکی اسکله رانده شدند، چندین بنای شهر آتش گرفت، و کتابخانه نامدار اسکندریه، که نزدیک به ۴۰۰,۰۰۰ جلد را در بر داشت، نابود شد.

«با تهدیدآمیزتر شدن جنگ، قیصر به همه سرزمین‌های همجوار برای یاری فراخوان فرستاد. ناوگانی بزرگ از آسیای صغیر به مدد او آمد. مهرداد با سپاهی که در سوریه و کیلیکیه گرد آورده بود، رهسپار مصر شد. آنتیپاتر ادومی یا ۳۰۰۰ یهودی به او پیوست. یهودیانی که گذرگاه‌های منتهی به مصر را در اختیار داشتند، به آن سپاه اجازه دادند بی‌هیچ مانعی عبور کند. اگر این همکاری از سوی ایشان نبود، سراسر آن نقشه ناگزیر به شکست می‌انجامید. ورود این سپاه سرنوشت نبرد را تعیین کرد. نبردی قاطع در نزدیکی نیل درگرفت که به پیروزی کامل قیصر

انجامید. بطلمیوس، در حالی که می‌کوشید بگریزد، در رود غرق شد. پس از آن، اسکندریه و تمامی مصر در برابر فاتح سر فرود آوردند. اکنون روم به تمامی قلمرو اصلی اسکندر راه یافته و آن را در خود جذب کرده بود.»

«مقصود از "راستان" در این متن، بی‌گمان یهودیان‌اند که یاری پیش‌تر یادشده را به او رساندند. بدون این، او ناگزیر شکست می‌خورد؛ و با آن، مصر را در سال ۴۷ ق.م. به کلی به فرمان خود درآورد.»

«دختر زنان، او را فاسد ساخت.» آن شوری که قیصر نسبت به کلئوپاترا در دل گرفته بود، و از او یک پسر نیز داشت، از سوی مورخ تنها سبب اقدام او به چنان لشکرکشی خطرناکی چون جنگ مصر دانسته شده است. همین امر او را بسیار بیش از آنچه کارهایش اقتضا می‌کرد در مصر نگاه داشت، چندان‌که شب‌های تمام را در بزم و عیش و عشرت با آن ملکه فاسد می‌گذراند. «اما»، نبی گفت، «او بر جانب وی نخواهد ایستاد، و از آن او نخواهد بود.» کلئوپاترا بعدتر خود را به آنتونی، دشمن اوگوستوس قیصر، پیوست و تمامی قدرت خویش را بر ضد روم به کار برد.

«آیه ۱۸. پس از این، روی خود را به سوی جزایر خواهد گردانید و بسیاری را خواهد گرفت؛ اما رئیسی به‌خاطر خود، ننگی را که او وارد آورده بود، فرو خواهد نشاند؛ و آن را بی‌آنکه ننگی بر خود داشته باشد، بر وی بازخواهد گردانید.»

«جنگ با فارناسیس، پادشاه بوسفور کیمری، سرانجام او را از مصر دور ساخت. پرایدو می‌گوید: «چون به جایی که دشمن در آن بود رسید، بی‌آنکه نه به خود و نه به آنان هیچ مهلتی دهد، بی‌درنگ حمله برد و بر ایشان پیروزی کامل به دست آورد؛ گزارشی از آن را نیز در این سه کلمه برای یکی از دوستان خود نوشت: Veni, vidi, vici؛ آمدم، دیدم، فتح کردم.» بخش اخیر این آیه تا اندازه‌ای در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، و درباره انطباق آن اختلاف نظر هست. برخی آن را به دوره‌ای پیشین‌تر در زندگی قیصر بازمی‌گردانند و می‌پندارند تحقق آن را در نزاع او با پومپی می‌یابند. اما رخدادهای پیشین و پسین که در نبوت به‌روشنی معین شده‌اند، ما را ناگزیر می‌سازند که تحقق این بخش از پیشگویی را میان پیروزی بر فارناسیس و مرگ قیصر در روم، که در آیه بعد به آن اشاره شده است، بجویم. تاریخی کامل‌تر از این دوره شاید بتواند رخدادهایی را آشکار سازد که انطباق این عبارت را بی‌ابهام گرداند.»

«آیت ۱۹. سپس روی خود را به‌سوی دژ سرزمین خویش خواهد گردانید؛ اما لغزیده، سقوط خواهد کرد، و دیگر یافت نخواهد شد.»

«پس از این فتح، قیصر واپسین بقایای حزب پومپه را، یعنی کاتو و اسکپیو را در افریقا، و لابیئوس و واریوس را در اسپانیا، شکست داد. چون به روم، «دژ سرزمین خویش»، بازگشت، او را دیکتاتور مادام‌العمر ساختند؛ و چنان قدرت‌ها و افتخارات دیگری به او عطا شد که در عمل او را فرمانروای مطلق تمام امپراتوری گردانید. اما نبی گفته بود که او لغزش خواهد خورد و ساقط خواهد شد. این تعبیر دلالت دارد بر اینکه سرنگونی او ناگهانی و غیرمنتظره خواهد بود، همچون شخصی که در هنگام راه رفتن، به‌طور اتفاقی پایش بلغزد. و چنین شد که این مرد، که پانصد نبرد را جنگیده و پیروز شده بود، یک هزار شهر را تسخیر کرده، و یک میلیون و یکصد و نود و دو هزار تن را کشته بود، نه در غوغای جنگ و ساعت کشاکش، بلکه آنگاه سقوط کرد که می‌پنداشت راهش هموار و از گل‌ها فرش شده است، و هنگامی که گمان می‌رفت خطر بسی دور باشد؛ زیرا چون بر تخت زرین خویش در تالار سنا نشست تا از دست آن مجلس عنوان پادشاه را دریافت کند، خنجر خیانت ناگهان بر دلش فرود آمد. کاسیوس، بروتوس، و دیگر توطئه‌گران بر او هجوم آوردند، و او در حالی که با بیست‌وسه زخم سوراخ شده بود، فرو افتاد. بدین‌سان ناگهان لغزش خورد و ساقط شد، و یافت نشد، در سال ۴۴ ق.م.» اورپاه اسمیت، Daniel and the Revelation.

تحقق روماً الوثنية التاريخي، بصفتها ملك الشمال، إذ أقيمت على العرش، هو تاريخ يُمثل مُسبقاً تاريخ تتويج روما الحديثة عند الاتحاد الثلاثي الذي يحدث عند قانون الأحد الآتي قريباً. كما أن هذا التاريخ يتمثل أيضاً في الآيات الثلاثين إلى السادسة والثلاثين، التي حددت متى وضعت البابوية أولاً على العرش سنة 538. وتمثل الآيات السادسة عشرة إلى التاسعة عشرة، والآيات الحادية والثلاثون إلى السادسة والثلاثين، كلتاهما الصعود الأخير وسقوط زانية صور. وقد مثل هذا التاريخ أيضاً في الآيات الخامسة إلى التاسعة، حين أقيم أول ملك للشمال بعد أن غلب ثلاث مناطق جغرافية. وبعد ذلك دخل في معاهدة مع ملك الجنوب، لكنه نقض المعاهدة، فرد ملك الجنوب بإيقاع جرح مميت، ومات ملك الشمال في سبي مصر.

آیات پنج تا نه، آیات شانزده تا نوزده، و آیات سی تا سی و شش، سه خط نبوتی را ارائه می‌کنند که در آیات چهل تا چهل و پنج به انجام می‌رسند. هنگامی که خواهر وایت تصریح کرد که «بخش بزرگی از تاریخی که در این نبوت تحقق یافته است، تکرار خواهد شد»، مقصود در واقع این بود که تمام این فصل، آیات چهل تا چهل و پنج را به تصویر می‌کشد. آیات بیست تا بیست و دو، تولد و مرگ مسیح را مشخص می‌کنند؛ از این رو، به واسطه تولد او، زمان آخر را هم در 1798 و هم در 1989 باز نمای می‌کنند، و سپس مرگ او بر صلیب، نمایانگر 22 اکتبر 1844 و قانون یکشنبه بود.

آیه بیست و سه پیمان میان یهود و روم را در جریان تاریخ قیام مکابیان مشخص می‌کند. «پیمان» در آن تاریخ با سال‌های 161 ق.م. و 158 ق.م. نشان داده شده است. تاریخ مکابیان نمایانگر خطی درونی است که آغاز خود را با «پیمانی» میان روم و یهودیان مکابی می‌یابد؛ پیمانی که از سوی یهودیان آغاز شد و سرانجام با این اعلام یهودیان پایان یافت که پادشاهی جز قیصر ندارند. البته آیه بیست و سه در پی آیات بیست و یک و بیست و دو می‌آید، و آیه بیست و یک تولد مسیح را مشخص می‌کند، که زمانی نبوی از پایان است، و آیه بیست و دو صلیب را مشخص می‌کند، که نمایانگر قانون یکشنبه است.

بر صلیب، یهود قیصر (روم) را به عنوان پادشاه خود معرفی کردند، و «عهد» در آیه بیست و سه به آغاز انتخاب یهود برای خدمت به روم اشاره دارد، درست در همان نقطه پایانی اعلام وفاداری یهود به روم. پایان یهود، چنان که در صلیب نمایان شد، با آغاز پیوند یهود با روم دنبال می‌شود.

آیات بیست و چهارم تا سی‌ام، سیصد و شصت سالی را توصیف می‌کنند که در طی آن روم مشرک از نبرد آکتیوم در سال 31 ق.م. تا انتقال پایتخت از روم به قسطنطنیه در سال 330 میلادی، به طور مطلق فرمان راند. این دوره سیصد و شصت ساله، نمونه دوازدهصد و شصت سالی است که روم پاپی به طور مطلق حکومت کرد، و این دو با هم دوره‌ای را نمایان می‌سازند که از آیه چهل و یکم، و اتحاد سه‌گانه‌ای که در قانون یکشنبه قریب الوقوع پدید می‌آید، آغاز شده و تا پایان زمان آزمایش امتداد می‌یابد.

تمام خطوط نبوی تاریخ در باب یازدهم با شش آیه آخر دانیال یازده هم‌سو هستند، اما این تاریخ نبوی از زمان آخر در سال ۱۹۸۹، که در آیه چهل نمود یافته است، تا حکم یکشنبه در آیه چهل و یک، همان «آن بخشی از نبوت دانیال است که به ایام آخر مربوط می‌شود.» تاریخی که در آیه چهل به صورت خالی باقی گذاشته شده است، همان مکاشفه عیسی مسیح است که هنگامی که وقت نزدیک است، اندکی پیش از بسته شدن زمان آزمایش، از مهر گشوده می‌شود.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

«ما احکام خدا و شهادت عیسی مسیح را داریم، که روح نبوت است. گوهرهای گران بها در کلام خدا یافت می‌شوند. کسانی که این کلام را جست‌وجو می‌کنند باید ذهن خود را روشن نگاه دارند.

هرگز نباید در خوردن یا نوشیدن به اشتباهی منحرف میدان دهند.»

«اگر آنان چنین کنند، ذهن دچار آشفتگی خواهد شد؛ آنان تاب فشار کندی و کاو عمیق برای دریافت معنای آن اموری را که به صحنه‌های پایانی تاریخ این زمین مربوط می‌شود، نخواهند داشت.»

«آنگاه که کتاب‌های دانیال و مکاشفه بهتر فهمیده شوند، ایمانداران تجربه‌ای دینی به کلی متفاوت خواهند داشت. چنان جلوه‌هایی از دروازه‌های گشوده آسمان به آنان عطا خواهد شد که دل و ذهنشان از آن شخصیتی متأثر گردد که همه باید آن را پرورش دهند، تا به آن سعادت نایل آیند که پاداش پاک‌دلان خواهد بود.»

«خداوند همه کسانی را برکت خواهد داد که با فروتنی و ملاطمت در پی آن باشند که آنچه را در مکاشفه آشکار شده است، دریابند. این کتاب حاوی چنان مطالب فراوانی است که از جاودانگی لبریز و آکنده از جلال است؛ و همه آنان که آن را می‌خوانند و با جدیت در آن تفحص می‌کنند، آن برکتی را دریافت می‌دارند که برای کسانی است که «کلمات این نبوت را می‌شنوند و آنچه را در آن نوشته شده است، حفظ می‌کنند.»»

از مطالعه مکاشفه یک نکته بی‌تردید دریافت خواهد شد—این که پیوند میان خدا و قوم او نزدیک و استوار است.

میان عالم آسمان و این جهان، پیوندی شگفت‌انگیز دیده می‌شود. آنچه بر دانیال مکشوف گردید، بعدها به وسیله مکاشفه‌ای که به یوحنا در جزیره پطمس داده شد، تکمیل شد. این دو کتاب باید با دقت مورد مطالعه قرار گیرند. دانیال دو بار پرسید: «تا پایان زمان، چه مدت خواهد بود؟»

«و شنیدم، اما نفهمیدم؛ پس گفتم: ای سرورم، عاقبت این امور چه خواهد بود؟ و او گفت: ای دانیال، راه خود را پیش گیر، زیرا این سخنان تا زمان آخر بسته و مهر شده است. بسیاری طاهر خواهند شد و سفید گشته، آزموده خواهند شد؛ اما شریران به شرارت عمل خواهند کرد، و هیچ‌یک از شریران نخواهند فهمید؛ لیکن حکیمان خواهند فهمید. و از زمانی که قربانی دائمی برداشته شود و رجاست ویرانگر برپا گردد، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. خوشا به حال آن که انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. اما تو تا پایان، راه خود را پیش گیر؛ زیرا آرام خواهی گرفت و در پایان ایام در قرعه خویش خواهی ایستاد.»

«این شیر قبیله یهودا بود که کتاب را گشود و به یوحنا مکاشفه آنچه را که در این ایام آخر باید واقع شود، عطا کرد.»

«دانیال در نصیب خود ایستاد تا شهادت خویش را که تا زمان آخر مهر شده بود، بر دوش کشد؛ آنگاه که پیام فرشته اول می‌بایست به جهان ما اعلام شود. این امور در این ایام آخر از اهمیتی نامتناهی برخوردارند؛ اما در حالی که «بسیاری طاهر و سفید و آزموده خواهند شد»، «شریران شرارت خواهند ورزید، و هیچ‌یک از شریران نخواهند فهمید.» این تا چه اندازه درست است! گناه، تعدی از شریعت خداست؛ و آنان که نور مربوط به شریعت خدا را نخواهند پذیرفت، اعلام پیام‌های فرشته اول و دوم و سوم را درک نخواهند کرد. کتاب دانیال در مکاشفه به یوحنا گشوده می‌شود و ما را به سوی آخرین صحنه‌های تاریخ این زمین پیش می‌برد.»

"آیا برادران ما به یاد خواهند داشت که ما در میان خطرات ایام آخر زندگی می‌کنیم؟ مکاشفه را در پیوند با دانیال بخوانید. این امور را تعلیم دهید." Testimonies to Ministers, 114, 115.